

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

راه حلی به نام سکولاریسم سیاسی؟

علم باوران و فلسفه دانان ضد دینی که اغلب، به پیروی از سنت فرانسوی، خود را «سکولار» می خوانند موجب پیدایش تضادی می شوند که به دکتر سروش این امکان را می دهد که در برابرش، با توسل به تفکیک سکولاریسم به سیاسی و فلسفی، چنین مطرح کند که ما با کسانی که می خواهند، از لحاظ اندیشه و فلسفه، و در پیروی از «سکولاریسم فلسفی»، منکر الهیات شوند دارای مشکل هستیم چرا که ما به الهیات باور داریم و آنها منکر باورهای ما هستند و، لاجرم، ما را به مخالفت با این نوع سکولاریسم می کشانند.

esmail@nooriala.com

1

این هفته قصد دارم به پرسشی که از جانب تعداد از خوانندگان جمعه گردی هایم، در مورد نظر آقای دکتر عبدالکریم سروش مبنی بر وجود دو نوع سکولاریسم (یکی سیاسی و یکی فلسفی)، مطرح شده پاسخ دهم. اما لازم می دانم که قبل از رسیدگی به سخنان دکتر سروش اندکی به زمینه کار نیز اشاره کنم.

«جوزف پی یو» (Joseph N. Pew Jr.) که در اواخر دهه 1940 رئیس هیئت مدیره شرکت نفت «سان» آمریکا بود، همراه با برادران و خواهرانش «مؤسسه خیریه پی یو» را بنیاد نهاد که امروزه یکی از مهمترین های این نوع مؤسسات است. و یکی از نهادهای وابسته به این خیریه «مرکز تحقیقات پی یو» نام دارد که هفت پروژه تحقیقاتی را اداره می کند. یکی از این پروژه ها «مجمع پی یو» (Pew Forum) نام دارد که یک اطاق فکر تحقیقاتی درباره زندگی مدنی در آمریکا است. این اطاق فکر در ماه دسامبر 2007 بخشی از مهمترین ژورنالیست های آمریکا را برای شرکت در کنفرانسی پیرامون «مذهب، سیاست و زندگی عمومی» گرد هم آورد. سخنران اصلی این کنفرانس «پروفسور ویلفرد مک کلی» (Wilfred McClay) بود که از روشنفکران و تاریخدانان سرشناس آمریکا محسوب شده و از استادان ممتاز دانشگاه «تنسی» آمریکا است.

موضوع سخنرانی پروفسور مک کلی «روابط تاریخی مذهب و سکولاریسم در آمریکا» بود. او، سخنان خود را با اشاره به انواع سکولاریسم آغاز کرده و توضیح داد که سکولاریسم مفهوم بسیطی است که در یک سویش حذف کامل مذهب از سپهر عمومی قرار دارد [و مفهوم «لایسیته» در زبان و سیستم حکومتی فرانسه به این نوع از سکولاریسم اشاره می کند و یکی از نمونه های اجرائی اش هم سکولاریسم مسلط بر ترکیه در 90 سال گذشته بوده است که در آن کشور با نام «کمالیسم» شناخته می شود] و در سوی دیگرش سکولاریسم آمریکائی ایستاده است که وجود مذهب در سپهر عمومی و زندگی اجتماعی را نه تنها نازدودنی که حتی لازم می داند، اما خود را تابع هیچ مذهب معینی ندانسته و به همه مذاهب به یک سان امکان رشد و توسعه می دهد و، بدینسان، «جدائی حکومت از مذهب» را نه در راستای نابودی مذهب که برای خدمت به آن بنیاد کار خود قرار می دهد و، لذا، مذاهب گوناگون هیچگاه «سپهر عمومی» را در جامعه آمریکائی ترک نمی کنند و، در زیر چتر حمایت حکومت سکولار این

کشور، همگی از آزادی و برابری اجتماعی و حقوقی برخوردارند، بی آنکه بین شان تزاخم و تخالفی بوجود آید و یکی برای نابودی بقیه قد علم کند.

پس از این تفکیک، پرفسور مک کلی «تفکیک» نوع دیگری را نیز به کنفرانس ارائه داد که از آن پس به نام او ثبت شده و بصورت جزئی از مباحث مربوط به سکولاریسم منظور گشته است. او توضیح داد که، از یک منظر دیگر هم می توان سکولاریسم را به دو نوع تقسیم کرد. یکی را می توان «سکولاریسم سیاسی» خواند. این سکولاریسم مشروعیت و حتی ضرورت اخلاقی وجود دین باوری را می پذیرد اما از پذیرش یکی از ادیان و مذاهب بعنوان دین یا مذهب رسمی کشور خودداری می کند. نوع دیگر سکولاریسم را می توان «سکولاریسم فلسفی» نامید. این سکولاریسم می کوشد تا نوعی «دین ناباوری مشترک» (a common unbelief) را بعنوان شالودهء حکومت و دولت جا بیاندازد و، در نتیجه، به نهاد دین و مذهب بهای خاصی نمی دهد و می کوشد تا حضور آنها را در سپهر عمومی محدود سازد. همین «تفکیک» در ماه گذشته از جانب آقای دکتر عبدالکریم سروش در گفتگویی با خانم فرزانه بذریور(1)، مطرح شده و پرسش های متعددی را برانگیخته است. اما، همچنان قبل از پرداختن به سخنان دکتر سروش، بد نیست که در سطح نظری نخست به یک سلسله نکات بهم پیوسته توجه کنیم.

2

1. صفت «سکولار» (عطف به انواع سابقه ای که دارد) امروز برای همگان و در همهء زبان ها دارای یک معنای واضح و انکار ناپذیر است که توجه به آن می تواند در حل مشکلات کمکمان کند. این معنا را می توان در واژهء ترکیبی «غیر مذهبی» یافت. یعنی همگان فهمیده اند و می فهمند که هرچه «سکولار» است «غیر مذهبی» هم است و هرچه مذهبی است غیر سکولار بشمار می رود. یعنی دو مفهوم «سکولار» و «مذهبی» زوجی غیر قابل جمع شدن را بوجود می آورند، بی آنکه یکی در پی انکار و برآکندن دیگری باشد.

2. مثلاً، به این کاربرد از صفت سکولار توجه کنیم: انسان شناسی سکولار. در اینجا بلافاصله مشخص می شود که ما قصد داریم از نوعی انسان شناسی سخن بگوئیم که «غیر مذهبی» است؛ و مفروضات و ایجابات مذهبی در آن راهی ندارند. یعنی، وقتی می گوئیم «انسان شناسی سکولار» انگار که گفته ایم «انسان شناسی غیر مذهبی». یا اصلاً هنگامی که ادعا می کنیم "علم" (به معنی science) یک نهاد سکولار است، مقصودمان آن است که علم مفاهیم مذهبی (همچون وجود عالم غیب و خدا و آفرینش و وحی و روح و قیامت) را بخود راه نمی دهد یا، به زبان دیگر، مدعی است که چون صحت و سقم این مفاهیم با روش ها و سنجه های علمی قابل بررسی و تحقیق و اندازه گیری نیست، آنها نمی توانند «موضوع علم» باشند و، در نتیجه، "علم"، بنا بر موازین اش، سکولار است.

3. اما اگر صفت «سکولار» را به معنای «ضد مذهب» بگیریم، چنانکه خیلی ها می گیرند، وضع

بکلی تغییر می کند. در واقع، هستند بسیاری از علم اندیشان و علم باوران که یک قدم دیگر هم برداشته و اساساً منکر وجود عالم غیب و خدا و آفرینش و وحی و روح و قیامت می شوند و می کوشند تا، با ارائهء ادلهء علمی، وجود چنین چیزهایی را رد کرده و معتقدان به این امور را مردمی غیرمنطقی و

عقب افتاده بنامند. یعنی، آنها ابتدا همین مفاهیم را (که اجازه ورود به حوزه علم را ندارند) از در ورودی دیگری (که می تواند «ورودی انکار» نام داشته باشد) وارد حوزه علم کرده و سپس منکر آنها می شوند. در اینجا اما باید توجه داشت که «امر غیر دینی» تبدیل به «امر ضد دینی» شده است.

4. همین امر، با ملاحظات گسترده تری، در مورد فلسفه نیز صدق می کند. می دانیم که فلسفه مجموعه همه آن دسته از دانش های بشری است که هنوز کاملاً مشخصات «علمی» بخود نگرفته اند و، در نتیجه، منطقه خاکستری وسیعی را تشکیل می دهد که بسیاری از مسائل غیرقابل طرح و بحث در حوزه علم در آن قابل طرح و تشریح اند. مثلاً، همان الهیاتی که بوسیله «علم» کنار گذاشته می شد (بی آنکه انکار شود) در حوزه فلسفه قابل طرح و بحث اند. بر این اساس اگر به ترکیب «فلسفه سکولار» توجه کنیم و بخواهیم معنای آن را درک کنیم چاره ای نخواهیم داشت جز اینکه حداکثر بگوئیم که فلسفه سکولار فلسفه ای غیر دینی است.

5. اما شک نیست که «فلسفه ضد دینی» هم وجود دارد که، در مبانی و مفروضات اولیه خود، منکر عالم غیب و خدا و آفرینش و وحی و روح و قیامت است. بنظر من، بنا بر استدلالات فوق الذکر، چنین فلسفه ای را نمی توان سکولار (به معنی عام «غیر دینی») خواند و باید برای آن نام دیگر جستجو کرد.

3

بنظر من می رسد که آقای دکتر سروش، این «فلسفه ضد دینی» را با آن «دین ناباوری مشترک» (a common unbelief) که شالوده حکومت و دولت است یکی گرفته و «فلسفه ضد دینی» را «سکولاریسم فلسفی» نامیده است، آنجا که می گوید: «به طور کلی دو گونه سکولاریزم داریم سکولاریزم سیاسی و سکولاریزم فلسفی... سکولاریزم فلسفی معادل بی دینی و بی اعتقادی به دیانت است و نوعی ماتریالیزم (ماده گرایی) است. این نوع سکولاریزم با اندیشه دینی غیر قابل جمع است. یکی قائل به اثبات دین است و دیگری قائل به نفی دین و جمع بین نفی و اثبات غیرممکن است».

البته اگرچه این نامگذاری بصورتی آشکار عدول از فهم درست صفت «سکولار» به معنای «غیر دینی» (و نه ضد دینی) است اما باید اذعان کرد که برای پیدایش این چنین تلقی غلطی، علاوه بر نیات دکتر سروش، دلایل متعددی وجود دارد و، بیش از هرکس خود کسانی که، در حوزه فلسفه، منکر الهیات می شوند اصرار دارند که خویشتن را «سکولار» (در اینجا به معنی ضد دین) بخوانند؛ بی آنکه، به معنای درست کلمه، سکولار باشند. اینان هم اهل فلسفه اند اما سکولار نیستند.

یک نفر سکولار در همه حوزه های نظر و عمل اعلام می دارد که من با مفروضات الهیاتی کار ندارم و آنها را وارد میدان تفکر و تفحص خود نمی کنم اما منکر آنها هم نیستم؛ ممکن است درست باشند و ممکن هم هست که همه آن عوالم حاصل تخیلات امیدوارانه بشر باشند و، در هر صورت، قائل بودن به بود و نبودشان ربطی به کاری که من می کنم ندارد. من اگر عالم هستم می گویم علم من سکولار است به این معنی که غیر دینی است و، به عبارت دیگر، بی آنکه بکوشد تا منکر الهیات شود آنها را بعنوان «موضوع تحقیق» به حوزه کار خود راه نمی دهد.

اما، همانگونه که گفتم، علم باوران و فلسفه دانان ضد دینی که اغلب، به پیروی از سنت فرانسوی، خود را «سکولار» می خوانند موجب پیدایش تضادی می شوند که به دکتر سروش این امکان را می دهد که در برابرش، با توسل به تفکیک سکولاریسم به سیاسی و فلسفی، چنین مطرح کند که ما با کسانی که می خواهند، از لحاظ اندیشه و فلسفه، و در پیروی از «سکولاریسم فلسفی»، منکر الهیات شوند دارای مشکل هستیم چرا که ما به الهیات باور داریم و آنها منکر باورهای ما هستند و، لاجرم، ما را به مخالفت با این نوع سکولاریسم می کشانند.

اما واقعیت آن است که این میدان زورآزمایی منکران و مؤمنان است و ربطی به سکولاریسم ندارد که می خواهد الهیات مؤمنان را بخود راه ندهد، بی آنکه منکر وجود و آزادی وجود آنها شود. در هر حال، نکته اصلی آن است که دکتر سروش از این «خلط مبحث» ایجاد شده از جانب منکران الهیات (که بی دلیل خود را سکولار می خوانند) استفاده ای کاربردی می کند و، با جمع کردن آنها در زیر چتر «سکولاریسم فلسفی» (که در اینجا به معنی فلسفه ضد دینی است)، می کوشد توضیح دهد که، در واقع، مخالفت او و دیگر همفکرانش در جبهه نواندیشی دینی با سکولاریسم، هم در گذشته و هم در اکنون، متوجه این سکولاریسم فلسفی ضد دین بوده است و نه چیز دیگری. البته می توان، با آوردن شواهد متعدد، نشان داد که مخالفت ایشان (و نواندیشان دینی دیگری هم که در پی پیروزی اسلامیت ها در انقلاب 57 به قدرت سیاسی آلوده شدند) با سکولاریسم گسترده وسیع تری از احتجاجات فلسفی را شامل می شود. اما ورود به چنین بحثی تنها حکم سنگ اندازی در راه نزدیک شدن فکرها را دارد و، جز در حوزه تحقیقات تاریخی که هیچگاه نمی توانند به امروز بپردازند، چرا که امروز هنوز تاریخی نشده است، به درد کار دیگری نمی خورد. اگر نواندیشان دینی، با نامیدن تفکرات و احتجاجات ضد دینی با ترکیب «سکولاریسم فلسفی» می توانند، در زمینه کار سیاسی، در بسته ای را بروی خود بکشایند و با این اظهار نظر که درگیری شان با تفکرات ضد دینی ربطی به مقوله آن سکولاریسمی که مورد نظر ما است ندارد، بگذار چنین کنند. کسی از این بابت ضرری نمی بیند.

4

اما آنچه اهمیت دارد مطالبی است که دکتر سروش، البته بدون ارجاع به منابع خود، در صحنه سیاست کشورمان، و از جانب خود و اکثریت نواندیشان دینی مطرح می کند و به نوعی مدعی می شود که بین سکولاریسم فرانسوی و آمریکائی نوع دوم را ترجیح می دهد. او می گوید:

«سکولاریزم سیاسی یعنی انسان، نهاد دین را از نهاد دولت جدا کند و حکومت نسبت به تمام فرقه ها و مذاهب نگاه یکسان داشته باشد و تکرر آنها را به رسمیت شناخته و نسبت به همه آنها بی طرف باشد... به این معنا بسیاری از مذهبی ها سکولار سیاسی هستند و چنین بیطرفی سیاسی را در حضور عقاید مختلف و متکثر به رسمیت می شناسند و بر آن صحنه میگذارند...»

بدینسان، دکتر سروش، با بیان این مطلب، اولین قدم را در راستای نوینی می نهد که اگر خود در این سخن صادق باشد و وفادارانه در راستای متحقق ساختن اش گام بردارد، و همچنین حرفش بوسیله

دیگران جدی گرفته شود، و بخصوص مخالفت «خودی‌ها» را برنیا نگیرد، این حرکت می‌تواند امکان وسیعی را فراهم آورد که همه «سکولارهای سیاسی» ی مذهبی و غیر مذهبی گرد هم آورده و توازن قوا را به نفع سکولاریست های دگرگونی خواه و مخالف حکومت مذهبی در ایران بهم زند.

بنظر من، واقعیت هم گویای آن است که، هم تجربه سکولاریسم در ترکیه و هم تجربه حکومت مذهبی در ایران، بخش عمده ای از سکولارهای ایران را به سوی سکولاریسم نوع آمریکائی سوق می دهد که در آن ضدیت با دین و مذهب از جانب حکومت جائی ندارد. و این سکولارها برای رسیدن به چنین مقطعی، که در آن نواندیشان مذهبی هم گامی به سوی عقایدشان بردارند، دشواری های بسیاری را تحمل کرده اند. چندی پیش یکی از مجریان برنامه های تلویزیونی، که موضعی ضد دین و مذهب دارد، طی گفتگوئی زنده بشدت به من حمله کرد که «اگر سکولاریسم به معنای جدائی مذهب از حکومت یا دین از دولت است، معنای دیگرش هم برسمیت شناختن وجود دین و مذهب در جامعه و ایجاد آزادی برای رشد همه ادیان و مذاهب است و نه برانداختن آنها و، در نتیجه، باید به همان شدت که با مذهبی ها مبارزه می کنیم با سکولارها هم مبارزه کنیم». به عبارت دیگر، هنگامی که می گوئیم سکولاریسم برای برانداختن مذاهب و ادیان، و نیز بی مذهبی و دهری گری، نیامده است بلکه می خواهد امکانی را فراهم آورد تا همه تفکرات و عقاید در زیر چتر آن امکان حیات و رشد و تبلیغ داشته باشند، لامحاله خود را در معرض چنین حملاتی قرار می دهیم. حال، اگر مذهبی ها و دینداران نیز تعصب و یکه خواهی سیاسی را، از طریق خارج کردن عقاید خود از امر حکومت، کنار بگذارند آنگاه سکولاریسم برای آنها نیز بهترین پناهگاه خواهد بود.

و جالب اینکه جملات آخر دکتر سروش حتی نشان از اقرار به خطاهای گذشته نیز دارند و حکایت از آن می کنند که چگونه یک بنیادگرای متعصب مذهبی نیز می تواند - از طریق آزمایش و خطا - به حقانیت و ضرورت سکولاریسم برسد. به این جملات توجه کنیم:

«اگر سکولاریزم سیاسی را در نظر بگیریم شاید همه و یا اکثریت اعضای که آن بیانیه را امضا کردند هم سکولار سیاسی هستند. مخصوصا پس از این تجربه تلخ و عمیق جمهوری اسلامی که به ما آموخته است که در آمیختن قدرت و دین، و از موضع خدا در جامعه حکومت کردن، چه آفت‌هایی را به دنبال دارد...»

این تصدیق ما را متوجه این تعریض هم می کند که وقتی دکتر سروش، و همه یا اکثریت امضاء کنندگان دین باور بیانیه فوق الذکر (که قبلاً از ارکان حکومت اسلامی مسلط بر ایران بوده و از وزارت تا عضویت در شورای انقلاب فرهنگی و سپاه پاسداران را آزموده اند)، از طریق «تجربه تلخ و عمیق جمهوری اسلامی» به چنین ادراک و اشرافی رسیده اند، چگونه می توان منکر آن شد که، علیرغم اعتقاد اصلاح طلبان مذهبی همچون مهندس موسوی، مردمی که، بدون داشتن عضویت مؤثر در ارکان نظام، از میان آتش «تجربه تلخ و عمیق جمهوری اسلامی» گذشته اند خودبخود خواستار حکومتی سکولارند، حتی اگر ندانند آنچه می خواهند چنین نامی دارد و، در نتیجه، باید پذیرفت که کل «جنبش

سبز» هم در گوهر خود جنبشی سکولار است که نواندیشانی همچون دکتر سروش می خواهند خود را با آن تطبیق دهند.

5

اما آنچه که در بالا گفتم با یک «اگر...» همراه بود، با این عبارات که: «اگر مذهبی ها و دینداران هم تعصب و یکه خواهی سیاسی را، از طریق خارج کردن عقاید خود از حکومت، کنار بگذارند آنگاه سکولاریسم بهترین پناهگاه آنان خواهد بود»، و لازم می بینم که همین جا این نکته را بیافزایم که، به اعتقاد من، تا تحقق این «اگر...» راه درازی در پیش است که میدان فراخی برای خوش بینی بوجود نمی آورد. به عبارت دیگر، اگرچه دکتر سروش در آن گفتگو به مطلب نظری مهمی اشاره کرده است اما مطالبی که در پی این نکته در آن مصاحبه بیان شده موجب آن گشته است که از زمان انتشارش تا کنون بحث های اغلب منفی و پرخاشگرانه ای در مورد نیات ایشان مطرح شود.

می گویم راه درازی در پیش است زیرا باور نمی کنم که می توان به تفکیک بین سکولاریسم سیاسی و فلسفی معتقد بود اما، در عین حال، اجازه داد که، مثلاً، آقای سید محمد خاتمی، این کعبه، اصلاح طلبان مذهبی، دهان بگشاید و چنین بگوید: «اسلام همیشه بر سیاست و حکومت تاکید دارد. ولی دست کم در غیبت معصوم (و حتی در زمان معصوم) برای استقرار حکومت مورد توجه اسلام و پیشوایان دینی بوده است و نباید در آن تردید کرد... ما از جمهوری اسلامی که منطبق با معیارهای اسلامی و مردم سالاری نیز هست دفاع می کنیم و تنها راه دفاع از این حکومت و تقویت آن را همین اصلاحات می دانیم... درست است که سکولاریسم با موازین دینی و فرهنگی ما سازگار نیست و عامل بیگانه هم می کوشد تا سکولاریسم را در جامعه برای مقابله با حکومت دینی رواج دهد، اما مهم تر و مؤثرتر از عامل بیگانه در غیردینی تر شدن جامعه این است که جامعه به سویی رود که از حکومت دینی دلخوش نباشد و از آن دوری کند. برای همین ما مدعی هستیم که اصلاحاتی که ما می گوئیم از رواج سکولاریسم و افول دین در جامعه و اذهان و رفتار ایرانیان جلوگیری می کند...» (3)

آقای دکتر سروش اگر در سخنان اخیر خود صادق باشد، روزی خود باید به این خزعبلات پاسخ دهد و ثابت کند که، بعنوان معتقد به سکولاریسم سیاسی، نه عامل بیگانه است و نه طرفدار «استقرار حکومت مورد توجه اسلام». اما چنین توقعی را چگونه می توان به همین زودی ها از دکتر سروشی داشت که در همان مصاحبه با خانم بذریور می گوید:

«در فقه اسلامی، یک رشته قوانین هست که تا وقتی با حقوق بشر منافات صریح پیدا نکرده ما مسلمانان ملزمیم به آنها عمل کنیم... فقه همواره حافظ هویت مسلمانان بوده است. مثلاً برای خرید و فروش، اجاره، صید و ذبح، خوراک و پوشاک [نوری علای: آیا منظور حجاب است؟] و... ما در فقه مان قوانین خاصی داریم. این مسائل در قوانین فرانسه به گونه دیگرست، در قوانین انگلستان جور دیگر، ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که ما قوانین فقهی را، مادامی که مضر به حال خلق و مغایر حقوق بشر نیست، عوض کنیم و مثلاً با قوانین فرانسه یکسان کنیم. ضرورتی ندارد. اما ممکن است شما به احکام دیگری برخورد کنید، مثلاً احکام مربوط به ارتداد - که با حقوق بشر منافات دارد. در اینجاها باید اجتهاد کرد و اینها

را با اخلاق اسلامی مناسبت بخشید. اسلام که فقط فقه نیست؛ فلسفه هم هست، اخلاق هم هست و آنها را هم باید مد نظر قرار داد. در این صورت یک نظام اسلامی که مردم مسلمان هم آن را می پسندند، می تواند برقرار شود، با حاکمانی که به یک اسلام عادلانه و دموکراتیک پای بند باشند».

در تمام این سخنان بوی مشوش کننده ابقا و ادامهء حکومت مذهبی در ایران به مشام می رسد چرا که اگر چنین نبود جای طرح اینگونه سخنان هم نه در سپهر سیاسی که در حجره های مدارس قم بود. بدینسان، شاید باید آرزو کنیم که خداوند این دوستان دین باور به مام میهن ما آنچنان صبری عطا کند که نواندیشان مذهبی مان به تضادهای درونی فکر خود پی ببرند (یا اگر پی برده اند و بروی خود نمی آورند، از آنها دست بردارند) و به مجموعهء نظری منسجم تری برسند.

تا آن زمان اما نمی توانم از بیان این عقیده خودداری کنم که، بنظر من، در سخن ایشان نکتهء بسیار مهم و سرنوشت سازی نهفته است که اگر صادقانه پی گیر آن باشند مسلماً خروجگاهی برای رهایی از بن بست کنونی سیاسی ما بوجود خواهد آمد. اما می دانم که این نظر من بخشی از دوستان سکولارم را خوش نمی آید. مثلاً، وقتی من، من دو هفته پیش، همین سخنان دکتر سروش دربارهء سکولاریسم سیاسی را، با احتیاط تمام، خوش آمد گفتم، آقای شهbaz نخعی، یکی از نویسندگان خوش فکری که قلمش را می پسندم، با تأسف نوشت:

«مقالهء هفتهء پیش دکتر نوری علا و خوش آمد گویی اگرچه "با احتیاط تمام" اش به [ورود] "اصلاح طلبان دین باور به قلمروی خواستاری حکومتی سکولار" مرا به فکر فرو برد. فکر این که چرا ما مردم عادت و حتی علاقه داریم که از یک سوراخ چند یا چندین بار گزیده شویم...»(4)

از خود می پرسم که آیا این ترس از گزیده شدن مکرر باید موجب آن شود که با هر نوع تقرب اصلاح طلبان دین باور به سکولاریسم برخوردی خصمانه داشته و از پیش یقین داشته باشیم که آنها در این کار خود ریگی به کفش دارند؟ پاسخ من به این پرسش چه می تواند باشد جز اینکه: «من احتیاط می کنم اما در را بروی مفاهمه نمی بندم».

1. <http://www.newsecularism.com/2010/03/17.Wed/031710.Abdolkarim-Sorush-Not-to-frighten-the-faithful.htm>
2. <http://creationproject.wordpress.com/2008/01/11/philosophical-secularism-vs-political-secularism/>
3. <http://www.newsecularism.com/2010/01/20.Wednesday/012010-Wed.htm>
4. <http://www.newsecularism.com/2010/03/24.Wednesday/032410-Shahbaz-Nakhai-Noorials-and-reformists.htm>

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<http://www.NewSecularism.com>

آدرس با فیلتر شکن:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلتر شکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshga.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com